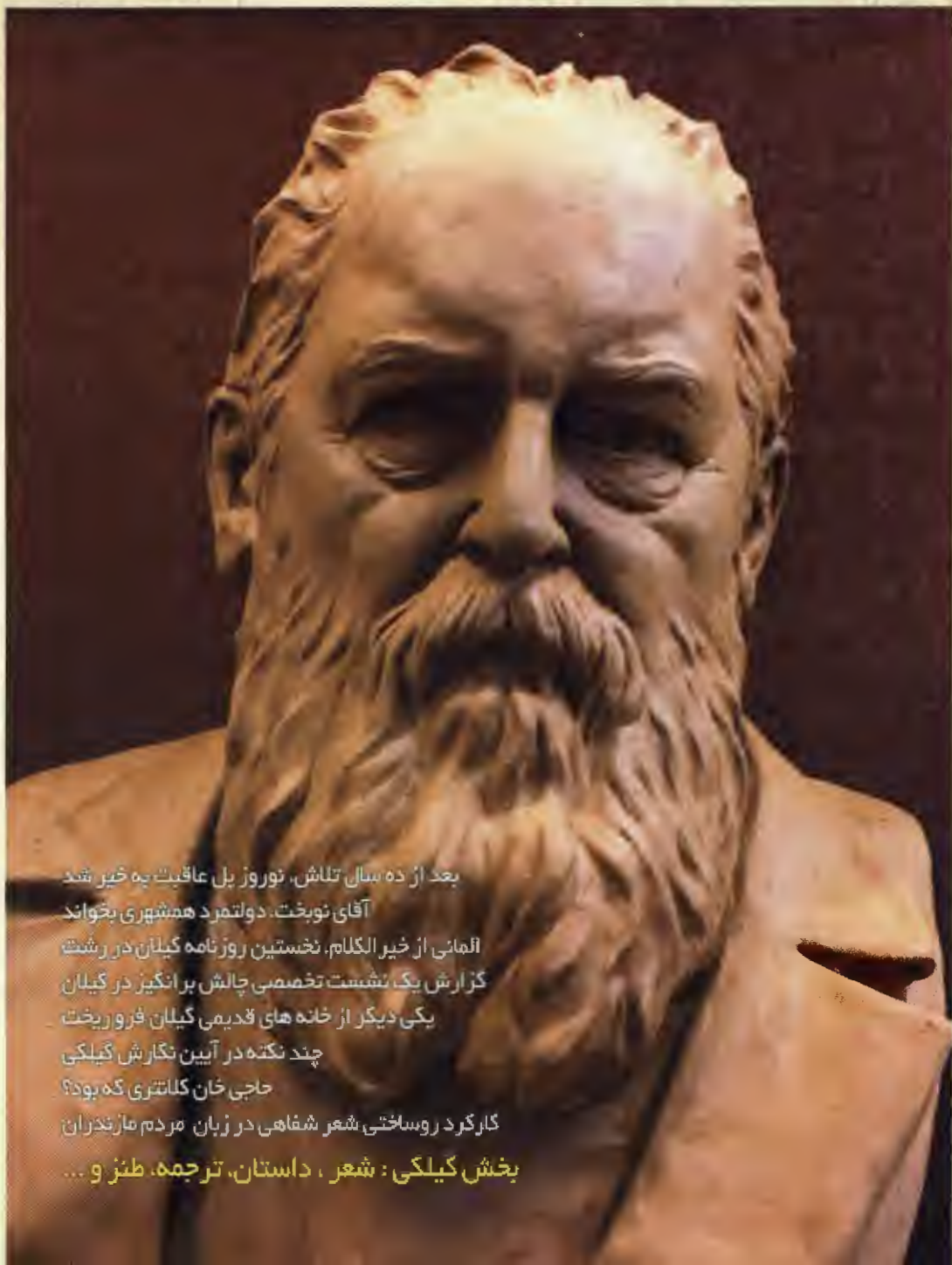


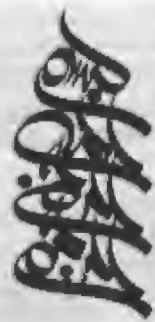
تپه‌ورا

شماره پیاپی
۱۴۷

دوماهنامه تخصصی فرهنگی، هنری و پژوهشی - گیلان شناسی (به دو زبان گیلکی و فارسی)
سال بیست و هشتم، مرداد و شهریور ۱۳۹۶ (نوروز ما - کورج ما ۱۵۹۱ گیلان باستان)
۴۴ صفحه - قیمت: ۶۰۰۰ تومان ISSN: 1023-8735



بعد از ده سال تلاش، نوروز بل عاقبت به خیر شد
آقای نوبخت، دولتمرد همیشهری بخواند
آلمانی از خیر الکلام، نخستین روز نامه گیلان در رشت
گزارش یک نشست تخصصی چالش برانگیز در گیلان
یکی دیگر از خانه های قدیمی گیلان فروریخت
چند نکته در آیین نگارش گیلکی
حاجی خان کلاتری که بود؟
کارکرد روساختی شعر شفاهی در زبان مردم مازندران
بخش گیلکی: شعر، داستان، ترجمه، طنز و ...



گیلک‌وا

دو ماهنامه فرهنگی هنری و پژوهشی
(گیلان شناسی)
سال بیست و ششم / شماره ۱۴۷
مرداد و شهریور ۹۱

توروز ما - طرح ما ۱۵۹۱ گیلان یاسدان
شماره استاندارد بین المللی ۸۷۱۳۵-۱۰۳۳۰

صاحب امتیاز: مدیر مسئول و سردبیر:
محمد تقی پور احمد جغتایی

مدیر داخلی: سوده جغتایی
صفحه آرایی و گرافیک: ملکان جغتایی
طراحی و تصویرگری: سناز عقیق زاده

روی جلد:
تندیس استاد ابتهاج
اثر مجسمه ساز هنرمند هادی ضیاءالدینی

لیتوگرافی: مهرافان ۰۱۱۳-۳۳۳۳۳۳۰۵۰۳۱
چاپ و صحافی: توکل ۰۱۱۳-۴۶۳۳۲۳۸۱۰
نشانی پستی برای ارسال نامه و بسته های پستی:
رشت، صندوق پستی ۴۱۷۴-۴۱۶۳۵
نشانی دفتر برای مراجعات مستقیم:
رشته حاجی آباد (ضیاء الدین)
ابتدای کوچه گنجه ای بین بستان صفاری، پلاک ۱۱۶
تلفن و فکس: ۰۱۱۳-۳۳۳۳۳۳۳۳۲۲۲
کنال ایلگیشن تلگرام: @gilaki
ایمیل: مدیر مسئول:
aktaji.gilakan@gmail.com
سایت تشریح: www.gilava

Gilava

ISSN: 1123-8735

A Gilaki - Persian language
journal related to the field of
Culture, art and researches on
Gilan (North of Iran)

Director and Editor:
M.P. Aktaji

P.O.Box: 41635-4174

Rasht - Iran

Tel & Fax: +98 13 33333222

شیمی عید موبارک به نوروزیل ۱۵۹۱ موبارک

در این شماره می خوانید:

- حرف اول از سال بیست و ششم ۴
- بعد از ده سال تلاش، تئوریزیل عاقبت به خیر شد یادداشت مدیرمسئول ۶
- افای توپخت دولتمرد مسمیری بخوانید یادداشت دوم ۷
- معانی از حیرتکلام، نخستین روزنامه گیلان در رشت یادداشت سوم ۸
- دیرتر از موعد در مورد تیت خانه استاد جوشنگ ابتهاج یادداشت چهارم ۹
- گزارش یک نشست تخصصی چالش برانگیز در گیلان یادداشت پنجم ۱۰
- یکی دیگر از خانه های ادبی گیلان فرو ریخت یادداشت ششم ۱۲
- قابل توجه فرهنگیان، قریحنگاران و فرهنگ دوستان کشور سیامک کوچکی ۱۴
- حاجی حان کلانتری که بود / بانک قلعه زاده دارستانی ۱۶
- چند نکته در آیین نگارش گیلکی - حروف اضافه گیلکی (قسمت دوم) ۱۸
- بند و بررسی مجموعه گیل وارث / زهرا تشاوش آبکنار ۳۳
- کارکرد و وساختن شعر شفاهی در زبان مردم مازندران / نادعلی فلاح ۳۶
- در گذشتگان ۳۸
- تازه کتاب ۳۹

بخش گیلکی:

شعر:

فرخ آیداش / م.پ. جغتایی / علی پیرنهاد / ع.ارضوی / حسینعلی صادقی سرشت /
غلامحسن عطایی / ع. گیلستانی / حسن نصری رودسری ۱۹ - ۲۱

داستان:

پیچه خادی غلام دوست ۲۲

کودک و نوجوان:

دانا منورسک، کلچان علی عطایی ۲۶

طنز:

لج فجی / هیزار متری / کلهلی ۳۰

- از مقالات و آثار ارسالی، حتما رونوشتی برای خود نگه دارید.
- مطالب فرستاده شده باز پس فرستاده نمی شود.
- گیلک و آثار پذیرفته شده را ویرایش می کند، اما چگونگی این ویرایش به تغییر اساسی منجر شود، به آگاهی نویسنده خواهد رسید.
- چاپ هر مطلب در گیلک و ازوما به معنای پذیرش و تأیید محتوای آن نیست.
- مسئولیت مطالب گیلک و یا انگلیسی ندارد اما هرگونه استفاده انتفاعی از آن منوط به اجازه ی کتبی است.

حرف اول از سال بیست و ششم

وارد بیست و ششمین سال فعالیت مطبوعاتی شده ایم! بیست و پنج سال تمام را پشت سر گذاشتیم، یعنی ربع کامل یک قرن را! همه ساله و در آغاز هر سال یک یادداشتی با عنوان «حرف اول از سال...» در آغازین صفحات هر شماره اول داشتیم. بیست و پنج یادداشت «حرف اول» در این «ربع قرن» داشتیم. اینک در آغاز ربع دوم قرن که معلوم نیست چند سال دوام خواهیم داشت، «حرف اول» ی دیگر می نویسیم، اما چون بیم آن دارد باز مثل هر دفعه، کار به تکرار و مکررات بیانجامد «مقاله - نامه» عزیز فرهیخته ای را که سال های سال با ما بوده و اتفاقاً گیلانی هم نیست به عنوان «حرف اول» مزین این شماره می کنیم چه گذشته از این که حرف اول نشریه و حرف دل ماست، حرف دل خودشان و طیف وسیعی از فرهنگ دوستان دلسوز کشور عزیز هست تا دانسته شود حال و روزمان به چه منوال و منظر می گذرد.

خرمند و خانه آباد باشید

سخنی چند پیرامون ماهنامه گیله وا و کوشندگان آن

دکتر بهرام امیراحمدیان*

قلبی خود را به همسرانشان که در دیار غربت بودند، منتقل کنند. شاعری در تبریز در شعری که در این باره سروده است می نویسد: اگر همسر تو سواد یاد بگیرد، همه حرفهایش را از قلب خودش برایت می نویسد و دیگر نیازی به میرزا بنویس نامحرم ندارد که نتواند خواسته های خود را منتقل کند، آن زمان گیلان جزو نخستین جاهایی بود که مدارس نسوان (مدارس دخترانه) در آن دایر شد.

در این سرزمین است که پوراحمد جکتاجی با همه گرفتاری ها می خواهد از فرهنگ سرزمین خودش دفاع کند و در این راه ارزشمند ترین دارایی خود یعنی از عمر و جوانی «مایه» گذاشته است که اتفاقاً معنی «سر»، «مایه» (سرمایه) اینجا بیشتر معنی می دهد یعنی از سر، مایه گذاشته است. باید این فعالان عرصه قلم را ارج نهاد. این بدان سبب است که خداوند در قرآن به قلم و آنچه می نویسد سوگند یاد می کند.

در چند عروسی که در گیلان بوده ام، افسوس که نشانی از فرهنگ گیلکی در آن کمتر دیدم. همه چیز دگرگون شده است. نه آواز و ترانه گیلکی و نه خوراک گیلکی و نه پوشاک محلی. ابتدا زبان، بعد خوراک، بعد پوشاک و سپس فرهنگ دگرگون می شود و آن گاه انسان از هویت خالی می شود. به قول امروزی ها ما را فرمت می کنند تا انسان جدید درست کنند. این مطبوعات می توانند نقشی اساسی بازی کنند.

ماهنامه گیله وا کوشش می کند مردم را با فرهنگ خود آشنا سازد. باید از این ماهانه و مانند آن و گردانندگانش قدردانی کرد. قدردانی ما با چیست؟ با حمایت مادی و معنوی. نوشتن مطلب، خریدن ماهنامه، به همین سادگی. بنویسید که پدران شما چگونه زیسته اند. از آنان که فرهنگ زنده هستند پرسش کنید، یادداشت کنید و به پوراحمد جکتاجی بدهید، خودش ویرایش می کند و نوشته های شما را جان می دهد.

بلود قاراجورلو شاعر مراغه ای در کتاب سخن ساز من می سراید:

از دست منم تنها این بر می آید

که با گذشته خویش آشنا کنم ترا

اگر می خواهی سربلند زندگی کنی

بنگر که پدران تو چگونه زیسته اند

چرا کسانی که به اندازه چندین برابر ارزش یک مجله،

در دنیای رسانه آن پابرجا می ماند که دارای ویژگی های زیر باشد:

ایمان به کار

عشق و علاقه به حرفه

ثبات و حوصله

ماهنامه گیله وا به همت دوست عزیزم جناب آقای پوراحمد جکتاجی ربع قرن دوام داشته و انشاءالله تداوم خواهد داشت. روزنامه ای در هرات پس از بیش از صد سال ادامه انتشار، چند سال پیشتر از نشر بازماند، روزنامه ای که قدیمی ترین روزنامه قلمرو فارسی زبانان بود. نخستین دلیل آن، نبود اعتبارات و کمبود در آمد و کاسته شدن خوانندگان به سبب پیشرفت دنیای مجازی بود. اکنون که هر کسی یک گوشی موبایل دارد و تمام دانسته ها و خواسته ها و امیال دارنده در آن گرد آمده است، فرصتی برای مطالعه نمانده است. در سر کلاسهای دوره های تحصیلات تکمیلی دانش جو از استاد می خواهد که امتحان تستی بگیرد، نه به سبب این که وقت طلاست، بلکه به این سبب که دانشجو از نوشتن ناتوان است. می دانید چرا با وجود این همه پیشرفت در علم ارتباطات و وسایل اینترنتی چرا پزشکان ما هنوز هم نسخه را با دست می نویسند، چون هجی نام داروها را نمی توانند به درستی انجام دهند. حروف را پس و پیش می نویسند و آنگاه داروخانه با دشواری روبرو می شود و حالا با تصویری گنگ و مبهم نسخه را سیاه کرده به دست بیمار می سپارند و این بستگی به مهارت نسخه پیچ داروخانه دارد تا بتواند آن را بخواند و دارو را تحویل دهد.

پوراحمد جکتاجی دغدغه فرهنگ دارد. در هندوستان، روزنامه هندوستان تایمز از نیمه دوم قرن نوزدهم یعنی از زمان عقد قرارداد ترکمنچای بین ایران و روسیه، تا کنون بطور مداوم منتشر می شود. مردم با آن که فقیر هستند روزنامه می خرند. در برخی محلات شهر دهلی نو در هند، خود شاهد آن بودم که در سر گذر از کتابفروش دوره گرد با پرداخت گرایه کتاب، کتاب به امانت می گرفتند.

آن زمان که مردانی از گیلان و آذربایجان برای جستجوی کار به قفقاز در همسایگی می رفتند و زنان برای شوهرانشان از طریق میرزا بنویس نامه می نوشتند، نمی توانستند همه مکونات

اندیشه در تماس باشی و رگ خواب هر کدام را بدانی. هر کدام روحیات و خلیقات متفاوتی دارند. گرداننده یک ماهنامه باید در طی سال با همه این دلمشغولی ها سر و کله بزند، مطلب گردآوری کند، حروفچینی کند، ویراستاری کند و بعد به زیور چاپ آراسته کند. آنوقت کار روی دکه روزنامه فروشی به انتظار مردان و زنان و جوانان گیلکی تحصیلکرده می ماند تا بیایند و نیم نگاهی به دست پخت کارکنان و کوشندگان بیاندازند و قیمت مجله را ورنه انداز کنند و بعد تصمیم بگیرند که بخرند یا نخرند. در حالی که گوشی موبایلی با انبوهی از نوشته ها و سخنان و عکس و فیلم و مطلب در دست دارند، کجا دانند حال ما سبکبالان ساحلها.

من به جناب جکتاجی، آن دوست کوشنده عرصه فرهنگ و هنر به مناسبت ۲۵ سالگی این اثر ارزشمند شادباش می گویم. برای ایشان زندگانی دراز و پر بهره آرزو دارم. امید آن دارم که ماهنامه گیلک و زمانی سرشار از میراث گرانبهای فرهنگ غنی گیلکی گردد و سالهای سال به انتشار خود ادامه دهد. بر این باورم که فرزندان گیلان زمین راه امثال جکتاجی ها را ادامه خواهند داد و با امکانات بهتر و بیشتر با عشق و علاقه این عرصه را پر خواهند کرد. به همه خوانندگان و کوشندگان گیلک و درود می فرستم و برای همه شادمانی و بهره مندی در زندگی آرزو دارم. در تاجیکستان مردمان فرهنگدوست هنگامی که با یکدیگر بدرود می گویند این واژگان را به کار می برند: خردمند و خانه آباد باشید.

* استاد دانشگاه، پژوهشگر عرصه فرهنگ و ادبیات و سیاست / مؤلف چندین اثر در حوزه قفقاز شناسی

از زبان يك پژوهشگر مازندرانی

رسانه ها در ایران از جمله نشریات از بستر اقتصاد حاکم بر کشور یعنی اقتصاد نفت تغذیه می شوند آنها که از نعمت رانت !! برخوردارند بر جای می مانند و راه رقابت را برای بقیه بسته نگه می دارند. از سوی دیگر آن ها که از رانت بی نصیب مانده اند گاه درمانده می شوند و به اصطلاح به سختی نفس می کشند. نشریاتی را می شناسم که فقط با پایمردی و استقامت سر دبیرانشان بر پا ایستاده اند مثل بخارا در تهران، مثل فصلنامه اباختر در مازندران و مثل ماهنامه گیلک و در گیلان، گرچه فکر می کنم گیلک و از دو نشریه بخارا و اباختر سابقه ای طولانی تر دارد و سالیانی بیشتر از آن دو نشریه تا به امروز دوام آورده است. آرزو می کنم گیلک و برای همیشه بماند و قلم توانای سردبیر شگفت گوی گیلانیان را با دیگر اقوام ایرانی همچنان پر رونق نگاه بدارد و در این راه مثل همیشه زبان شیرین فارسی به خدمت گرفته شود، در عین حال این پیشنهاد را دارم که زبان زیبای گیلکی به بخش گیلکی نشریه گیلک و اختصاص پیدا کند. همچنین مکتوبات به زبان محلی با الفبای مناسب عرضه شوند و سعی شود با انتخاب گونه ای از فونتیک اسبابی فراهم شود تا مثلاً، قرائت واژه های گیلکی حتا برای من که گیلکی حرف می زنم دشوار نباشد.

درویش علی کولایان

ماهانه و روزانه خرج های غیر ضروری دارند نمی خواهند با خرید مجله یا روزنامه محلی و کتابهای چاپ شده در سرزمین مادری از فرهنگ خویش حمایت کنند؟ این که کمترین انتظار از طبقه تحصیلکرده است. زمانی خواهد آمد که فرهنگ غنی گیلکی از میان برداشته خواهد شد. در گام نخست زبان به عنوان مهمترین عنصر هویت انسان است. پورا احمد جکتاجی کوشش می کند که با همه دشواری ها بخشی هم به زبان گیلکی اختصاص دهد تا فرزندان این آب و خاک زبان مادری خود را فراموش نکنند. از نظم و نثر گیلکی، از شعر و ترانه و داستان و چیستان و پند و امثال در این ماهنامه می توان یافت. کسی تا در این وادی وارد نشده نمی داند که چه دشوار است کار مطبوعاتی انجام دادن. این که مطالبی که نوشته می شود چه میزان از درجات نوشتاری را با چه ویژگیها باید رعایت کند تا به کسی و مقامی و نهادهای خدای ناکرده اهانت نشود و حقی از کسی ضایع نشود. این سردبیر چه میزان باید حواس جمع باشد تا بتواند بر آن مشکلات غلبه کند و شب به آرامی بخوابد. آیا ماهنامه به فروش خواهد رسید و برگشت سرمایه خواهد داشت؟ مگر کار یک بار و دو بار و یک روز و دو روز است؟ پورا احمد جکتاجی ۲۵ سال است که با این کجدار و مریز کار را پیش می برد و بحمدالله که سرفراز است و سربلند و مایه افتخار دوستان. مجله گیلک و را باید خرید و آن را نگهداری کرد. مسائل استان از فرهنگ و تاریخ و علم و هنر و ادبیات و از همه آن چیزی که معنویات و فرهنگ معنوی و مادی انسان را تشکیل می دهد در آن یافت می شود.

چندی پیش در باره فرهنگ گرجی های ایران اندیشه می کردم. با آن که آنان از دوره شاه عباس به ایران کوچانده شده اند، تنها بخشی از آنها، آن هم تنها در شهرستان فریدونشهر زبان گرجی خود را حفظ کرده اند. در دیگر نقاط از جمله در استان مازندران آنها زبان خود را فراموش کرده اند.

زبان و ادبیات گیلکی این میراث ارزشمند نیاکان دلاورمردان گیل و دیلم نباید از دست برود و شایسته است که آن را با نوشتن و انتشار پاسداری کرد. گیلک و می تواند این مهم را با تخصیص بخشی از مجله به عنوان «میراث نیاکان» با گنجاندن خاطرات و پند و امثال و چیستان و فرهنگ مردم (فولکلور) مجله را پربارتر از اینی که هست بنماید.

می گویند عشق نباشد کاری صورت نمی گیرد. می دانید چرا مصنوعات بافته ها و فرش و جاجیم و زیر انداز و حصیر و قلمزنی ها و آهنگری ها و مسگری ها و کنده کاری ها و گلدوزی های گذشتگان اکنون در موزه به عنوان آثار هنری نگهداری می شوند؟ در واقع آن کسانی که این آثار را پدید آوردند هنرمند نبودند و قصد آن نداشتند که حاصل کارشان به عنوان هنر شناخته شود. آنها کار روزمره خود را به عنوان صنعتگر انجام می دادند. ولی تفاوت کار آنها با دیگران این بود که کارشان را با عشق و علاقه و ایمان انجام می دادند. آن نانوايي که صبح پس از خواندن نماز و گفتن بسم الله و با وضو خمیر درست می کرد به دنبال کسب روزی حلال بود. ناناش خوشمزه بوده و ماکول. نان دیر کهنه می شد و قابل هضم بود و معده را اذیت نمی کرد. چون با عشق و ایمان پخته می شد. پورا احمد جکتاجی این ۲۵ سال با عشق و ایمان کار خود را پیش برده است. نیت او انتشار فرهنگ بود. کاری ظریف و در عین حال با دشواری توأم. برای دریافت مقالات و نوشته های کوشندگان و باشندگان این عرصه باید با همه صاحبان قلم و



برای آن بی ارزش باشد، خود از عیار و معیار می افتد. حال و روزمان را می بینید که بر هیچ عیاری و معیاری بند نیست.

۳- به مناسبت روز خبرنگار، به دعوت یکی از سازمان های دولتی، همراه جمعی از مدیران مسئول و خبرنگاران با رییس سازمان مربوطه ملاقاتی داشتیم. جلسه به خاطر محدودیت کمی افراد، با کیفیت نسبی برگزار شد. حرف ها رک و صریح زده شد. مشکلات، معضلات، راهکارها و انتظارات به وضوح مطرح شد. شاید یکی از متفاوت ترین و غیرمعارف ترین انتقادی که در این جمع مطرح شد و مورد توجه قرار گرفت گزارش برپایی همایش مربوط به جشن فرهنگی یکصد و دهمین سال انتشار نخستین روزنامه در گیلان در روز خبرنگار و ایراد چندین سخنرانی پیرامون آن و تقدیر از معمرترین روزنامه نگار گیلان بود و این که همایش به دلایل غیرموجه، عقیم ماند و روزنامه نگار پیشکسوت و معمر هم دارفانی را وداع گفت.

خیرالکلام

جمع مهمان که همه روزنامه نگار بودند و جمع میزبان، متأثر و ناراحت شدند. اما رییس سازمان ضمن ابراز تأسف و همراهی با مدیران و خبرنگاران به نکته مهمی اشاره کرد و آن این که آن چه باید اتفاق می افتاد نیتاد و بخشی از آن هم ناگوار اتفاق افتاد. پس باید مساله را پی گرفت و ادامه داد و تلخی را از آن کاست و شیرینش کرد. بیایم به جای برگزاری آن همایش، یادمانی از این روزنامه - خیرالکلام - بگذاریم که برای مردم شهر همیشه ایام ملموس باشد. از پی آن بحث شیرینی درگرفت و قرار شد تمهیداتی در نظر گرفته شود، جامعه رسانه و خانه مطبوعات گیلان پیگیر موضوع باشد و سازمان میزبان از هیچ کمکی مضایقه نکند و هزینه آن را تأمین نماید چون خود آن سازمان، نهاد مدیریت برنامہ و بودجه است.

اینک طرحی معلق در هوا با تهدید زمینی، میان جمع رسانه ها در قوه است که باید به فعل درآید و آن برپایی المانی بزرگ از نخستین روزنامه چاپ گیلان است با کتیبه ای از نمونه همان فونت چاپی و همان خط در صفحه اول روزنامه، با لوگوی مخصوص خیرالکلام در فضایی مناسب از منظر دید عموم. ظاهراً علاوه بر تعهد ضمنی که رییس سازمان داده، پای همه مطبوعاتی ها هم درگیر است چون همه تأیید کرده بودند. شهردار جدید هم تازه نفس آماده کار است و شورای اسلامی شهر هم به اتفاق آرا پشتش ایستاده. رشت هم که به قولی قرار است چنین و چنان و فلین و فلان شود، از این بهتر می شود؟

ببینیم تا مرداد سال آینده که یکصد و یازدهمین سالگرد تأسیس نخستین روزنامه گیلان یعنی خیرالکلام است و همزمان با روز خبرنگاری دیگر، در چه حال و روزیم و تا کجای کار پیش رفته ایم. فعلاً دو ماه از آن تاریخ گذشته است و هیچ نشریه ای آن را بازتاب نداده است! الا گیله و آن که همیشه با تأخیر منتشر می شود! این آخر بودن همیشه گریبان گیلان را گرفته است.

المانی از خیرالکلام، نخستین روزنامه گیلان در رشت

۱- اوایل مرداد ماه امسال، چند روز مانده به روز خبرنگار، قرار بود به مناسبت یکصد و دهمین سال انتشار نخستین نشریه گیلان - خیرالکلام، چاپ ۱۲۸۶ شمسی - به مدیریت میرزا ابوالقاسم افصح المتکلمین، همایشی در تالار گفتمان شهرداری رشت برگزار شود. همچنین در این همایش قرار شد از یکی از قدیمی ترین مدیران مسئول در قید حیات و پیشکسوت روزنامه نگاری گیلان، حاج محمد جوادی، تقدیر به عمل آید. یعنی هم به مقوله روزنامه نگاری پرداخته شده و از اولین روزنامه گیلان یاد کردی شود، هم از یک روزنامه نگار پیر و معمر که سالیان دراز کار مطبوعاتی کرده تقدیر به عمل آید. بانی این امیر خیر فرهنگی هم بخش خصوصی یعنی مؤسسه نوپای معیار سخن بود که سعی در جا انداختن امر و ویراستاری و پژوهش های روزنامه نگاری در گیلان دارد. شهرداری هم ظاهراً از این امر استقبال کرد و موضوع به طرق مختلف اطلاع رسانی شد. اما دو روز قبل از اجرای همایش که تمام تمهیدات لازم اندیشیده شد و از سخنرانان و پیر مطبوعاتی دعوت شده بود، شهرداری ناگهان منصرف شد و موضوع همایش به هم خورد! به همین سادگی و دیگر رعایت حال کسی که پیشگام شده و زحماتی را متحمل شده، روابط لازم را به عمل آورده و از سخنرانان دعوت کرده و حیثیت و اعتبار خود را بر سر این کار گذاشته، نشد. کاری که از مدنیت و معرفت مدیریت شهری به دور است.

۲- روز یستم شهریور، مؤسسه مزبور بعد از رایزنی های بسیار با برخی جایها و کسان، همایش مزبور را با همکاری پژوهشکده گیلان شناسی در سالن آن واحد دانشگاهی برگزار کرد و این بار تعرفه روزنامه نسیم شمال و یادکردی از مدیر شوریده حال آن سیداشرف الدین حسینی قزوینی گیلانی هم بر برنامه همایش افزوده شد. اما چیزی هم از آن چه قرار بود در همایش اول برگزار شود کاسته شد و آن تقدیر از حاج محمد جوادی پیر روزنامه نگاری گیلان بود که در این فاصله کوتاه درگذشت. آن مرحوم اگرچه به تن توان حضور در آن همایش کذایی را نداشت اما به روح مشتاق بود شرکت داشته باشد، نه از این رو که از او تجلیل شود، بلکه انتظار این که بعد از سال ها عمر و کارنامه ای که گذاشت، شوق داشت دیده شود.

ما هر لحظه و هر زمان فرصت ها را می سوزانیم و از دست می دهیم و در این کار شهره آفاقیم و تجربه را به کمال رسانده ایم، بی آن که از این تجربه کمترین بهره را ببریم. اولین شماره خیرالکلام، اول مرداد ۱۲۸۶ منتشر شد. معیار زمانی همایش بسیار خوب و بجا انتخاب شده بود. ماه مرداد، انتشار خیرالکلام در ۱۱۰ سالگی. روز خبرنگار و تقدیر از مردی که ۱۰۰۴ شماره روزنامه در فاصله ۲۷ سال منتشر کرده بود اما زمانی که مدیران و متولیان باید کمک حال گردانندگان و برنامه ریزان شوند، جا خالی می کنند. جامعه ای که بر معیارها وفادار نباشد و عیارها



خانه جدیدی که روی زمین ملکی قدیم و فروخته شده، ساخته شده است.

دیرتر از موعد - در مورد ثبت خانه استاد هوشنگ ابتهاج

اما برای شاعر شهره و ملی ما، چه کاری می توانیم بکنیم وقتی خانه ای در کار نباشد. بهترین راه کار این است که در بهترین نقطه شهر، که در عین حال فضای مناسبی از منظر دید و فضای سبز داشته باشد المان باشکوه و آبرومندی در شأن ایشان برپا داریم، بزرگ و آبرومند به بزرگی و متانت خود شاعر. سازه ای دیواره ای با سرپناه از فلز و بتون یا از هر جنس دیگر که کارشناسی شود و در هوای نمور و بارانی رشت مقاومت داشته باشد و مجسمه ای از ایشان پای آن برپا شود که سالیان سال بپاید و مکانی باشد آبرومند در حد و قواره اعتبار و آبروی شاعر، برای دیدن و دیدار و گذاشتن قرار و مدار و اجرای مراسمی همه ساله در روز تولدش که عمر شاعر بسیار دراز باد.

و تازه این کار نه فقط برای هوشنگ ابتهاج، که الگویی باشد برای دیگر شاعران و هنرمندان و نویسندگان بزرگ این شهر که بر اثر غفلت و کوتاهی مدیریت شهری و میراث فرهنگی نتوانستیم مثل مردمان سایر ملل متمدن حافظ خانه هایشان باشیم و بر موزه های شهرمان بیفزاییم. اگر چنین المان هایی در گوشه گوشه شهر، در فضاهای مناسب جانمایی شود نوجوانان و جوانانمان الگوهای خوب و زنده ای خواهند داشت برای این که بدانند جامعه و مردم هیچگاه نخبگان خود را از یاد نمی برد و انگیزه را در وجودشان تقویت می کند که خود ببانند و بدرخشند و جایگزین رفتگان شوند.

گیله وا پیشنهاد می کند:

سازمان میراث فرهنگی و شهرداری برای خانه ابتهاج این همه سردرگم نباشد و از قید آن خانه کوتاه بیاید که هر کاری کند بیهوده است. در عوض مکان یابی کند و در فضای کاملاً مناسب که در معرض دید عموم باشد در یکی از مبادی ورودی شهر فضای المانی باشکوهی برای این شاعر بزرگ میهن برپا دارد. تا آن جا که گیلله وا اطلاع دارد سردیس بسیار زیبا و شکیلی از سوی هادی ضیاء الدینی مجسمه ساز مطرح کشور ساخته و آماده است که بی هیچ توقعی می تواند در اختیار این المان شهری قرار گیرد و در گوشه ای باز و خوش منظر در ملاء عام جانمایی گردد. تصویر این مجسمه، کار ماندگار استاد ضیاء الدینی که برنده چندین جایزه مهم در عرصه هنرهای تجسمی است و تنها از سر عشق و جذبه و ارادت به استاد هوشنگ ابتهاج ساخته شده است، زینت بخش روی جلد این شماره مجله است. بقیه می ماند حیرت بیننده و همت آقایان عضو شورا، شهردار و سازمان میراث فرهنگی گیلان که بیش از این عقب نمانند.

در دو سه ماه اخیر موضوع ثبت خانه استاد هوشنگ ابتهاج (الف. سایه) شاعر بزرگ میهن مان توسط سازمان میراث فرهنگی و خرید و تملیک آن از سوی شهرداری در صدر خبرهای فرهنگی رسانه های مکتوب و مجازی قرار گرفت و هر کس و هر جناحی به طریقی وارد این بحث شد. داشتن مطالبه و ایجاد حساسیت بسیار خوب است اما باید به موقع و به هنگام باشد نه دیرتر از موعد و باید مستند و به دور از احساسات صرف باشد. شهرداری منطقه و سازمان میراث فرهنگی هم برای این که از مردم عقب نمانند به قضیه ورود کرده جلسات مکرر گذاشتند تا مصوبه ای را که قبلاً در شورای اسلامی شهر رشت به تصویب رسیده بود عملی سازند. اما باز هم مثل هر دفعه دیگری، موضوع ثبت خانه و خرید آن خیلی خیلی دیرتر از موعد اتفاق افتاد. چون دیگر خانه ای به نام شاعر سرشناس میهنمان در این نقطه از شهر وجود نداشت.

مالکیت خانه خیلی سال ها پیش فروخته و به مالکیت مالک دیگری در آمد که او نیز عرصه را تفکیک و بخشی را به مالک دیگر واگذار کرد و هر یک به سلیقه خود تغییرات عمده در آن دادند و دیگر چیزی از آن خانه قدیمی به جای نگذاشتند. از این رو خانه ای که در سند فعلی نامی از خانواده ابتهاج گواهی دهد موجود نیست مگر با این توجیه که شاعر شهره ما روزی در آن جا متولد شده و سنین کودکی و نوجوانی خود را در آن بالیده و بعد هم به اتفاق خانواده ترک دیار کرده است و حالا هم سالیان دراز در تهران و آلمان زندگی می کند.

تا آن جا که نویسنده اطلاع دارد جلسات زیادی برای تملیک این خانه و بازسازی آن و احداث خانه موزه ای با عنوان «خانه سایه» با شرکت مسئولان و کارشناسان سازمان میراث فرهنگی و شهرداری منطقه دو برگزار شد که حتی در یکی از جلسات راقم این سطور نیز دعوت شده بود. ثبت خیر بود و همه نظر موافق داشتند که برای استاد ابتهاج که افتخار گیلان زمینند خانه ای به صورت موزه دایر کنند. اما به واقع باید منصف، منطقی و دوراندیش بود. خانه سالیان درازی است که در تملک خانواده شاعر نیست، خانه، آن خانه قدیمی نیست و حتی بازسازی عین به عین آن دیگر امکان ندارد چون طرح نقشه ای از آن وجود ندارد و روی زمین آن بنای دیگری ساخته شده است که از عمر آن چهل پنجاه سال می گذرد. برای جبران این اهمال و کم کاری باید همت و غیرت را سوی خانه هایی گرفت که هنوز برجاست و استوارند اما دور نیست به زودی زود به سرنوشت مشابه دچار شوند. به عنوان نمونه خرید خانه خانم شیرازی (خانه نصرت رحمانی شاعر معروف) و حفظ آن با کاربری «خانه شعر» یا «خانه شاعر» که موضوع آن چندین بار در گیلله وا مطرح شده است.

در کلماتی که مختوم به «ر» هستند مثل می مارّ ره گول باردِم (برای مادرم گل آوردم) که معمولاً یکی از حروف (ر) حذف می شود و شکل و تلفظ دیگری می گیرد: می مارّه گول باردِم. از شکل اخیر در نگارش، چون حالت شفاهی و افواهی دارد باید پرهیز کرد و به صورت کامل و درست آن مارّ ره نوشت تا یکدستی در ادبیات گیلکی شکل بگیرد و از تشتت در خواندن پرهیز شود. نوع اختصاری و محاوره ای آن یعنی مارّه که آن هم توصیه نمی شود، می تواند در محاورات استعمال شود یا حداقل در نقل قول های درون متنی ادبیات مکتوب گیلکی به کار رود.

حرف اضافه «به» در گیلکی

حرف اضافه «به» در گیلکی به شکل «الف» نمودار می شود و بر خلاف فارسی که پیش از اسم می آید، در گیلکی بعد از اسم می آید. چند مثال:

در فارسی: به حسن گفتم / در گیلکی: حنا بوگوفتم. به حسن بوگوفتم نادرست و غیر مصطلح است. پس حرف اضافه «به» فارسی در گیلکی معادل «الف» است که به صورت چبان یا آزاد، بعد از اسم های مختوم به همخوان (بی صدا) می آید یا می چسبد. این حرف «الف چبان» در عین حال نقش «را» یعنی علامت مفعول بیواسطه را نیز ایفا می کند. مثل: شبا روزا کودم، یعنی شب را به روز رساندم. همان طور که می بینید الف متصل به شب در قبال مفعول بیواسطه قرار گرفته و «الف» دوم (پس از روز) معادل حرف اضافه «به» در فارسی است.

اما حرف اضافه بعد از اسم های مختوم به حروف بی صدا (وا که) شکل های گوناگون پیدا می کنند و یک «ی» پیش از «الف» می گیرند:

به بابا گفتم - در گیلکی بابایا بوگوفتم

به مینو دادم در گیلکی مینویا فادام

به پرورشگاه مذهبی اهدا کردم در گیلکی پرورشگاه مذهبی یا هدیه بوکودم.

حرف اضافه «به» در گیلکی امروزه بر اثر نفوذ زبان فارسی در گیلکی به کرات کاربرد یافته و گاهی پیش از اسم هم قرار می گیرد اما از نظر ساختار دستوری صحیح نیست. مثال:

به بیمارستان رفتم، در گیلکی می شود «به بیمارستان بوشوم»

فردا باید به تهران بروم، در گیلکی می شود «فردا وا به تهران بشم»

نکته مهم این جاست، در چنین مواردی هم که حرف اضافه ظاهراً «به» به سیاق فارسی، پیش از اسم در گیلکی قرار می گیرد باز تابع نظام آوایی و دستوری گیلکی می شود چون «به» آن احساس نمی شود بنابراین ناخودآگاه حذف می شود: فردا وا تهران بشم - بیمارستان بوشوم یا: به جانست قسم در گیلکی «تی جان قسم»

قابل توجه علاقمندان به بحث آیین نگارش گیلکی

شماره های ۱۰ تا ۳۰ گیلّه وا همچنین شماره های ۳۲،

۱۰۱، ۱۱۱، ۱۱۵ و ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۴۳، ۱۴۴ و ۱۴۵ نیز به برخی

نکات و مباحث دستوری و املائی گیلکی پرداخته است. شماره

های مزبور قابل دسترسی است. در صورت نیاز با دفتر گیلّه

وا تماس بگیرید.

در ادامه یعنی که از شماره ۱۴۲ پیش گرفتیم، در این شماره هم به چند نکته دیگر اما مهم جهت یکدستی در نگارش متون گیلکی می پردازیم که ناشی از خلأ یک قاعده هم گون در نگارش است. اگر شاعران و نویسندگان گیلکی پرداز به این نکات دقت نمایند و در صورت مجاب شدن قاعده پیشنهادی را به کار گیرند، در نهایت یکدستی در نگارش متون گیلکی اتفاق می افتد. در شماره قبل به حروف اضافه در گیلکی پرداختیم و از حرف اضافه «جه - جی - جا، هر سه به معنی از» و همچنین حرف اضافه «مره - امره، هر دو به معنی برای» نوشتیم. اینک به حروف اضافه دیگر اشاره می کنیم:

چند نکته در

آیین نگارش گیلکی

حروف اضافه در گیلکی

(قسمت دوم)

حرف اضافه «برای» در گیلکی

در گیلکی حرف اضافه «ره» به مفهوم «برای» در فارسی است که بر خلاف فارسی که اول کلمه می نشیند، در آخر کلمات گیلکی می آید. این حرف اضافه در نوشته های گیلکی به صورت های «ر - ره - ره» نوشته و دیده می شود اما شکل درست آن «ره» است. چون «ه» غیر ملفوظ که در واقع مبین کسره است جزیی از این حرف اضافه بوده و همیشه آخر کلمه می آید.

حسن ره = برای حسن

تی ره گول باردِم = برای تو گل آوردم

«جی ره» یا «چه ره» = برای چه

در محاورات گیلکی، گاهی «ره» حذف می شود و به

صورت کسره در آخر اسم می آید:

تی چومان بمیرم (= برای چشمانت بمیرم)

(حسن) گول باردِم یعنی برای حسن گل آورده ام.

در هر حال، بهتر است نگارش مکتوب را از نگارش محاوره

ای و شفاهی جدا و مقدم کنیم تا قابلیت فهم و درک بهتر و سریع تر داشته باشد و قابل انتقال به همگان و نسل های بعد باشد. پس به جای حسن گول باردِم یا حسنه گول باردِم بهتر است نوشته شود حسن ره گول باردِم یعنی اسم حسن و حرف اضافه «برای» در جمله کاملاً مشخص و حضور داشته باشند و حالت محاوره ای آن فقط در محاورات حفظ شود.

مثال ملموس دیگر در این مورد، ادغام حروف مکرر است

سایه خوش

جه دس تنگی، تی اطفالا نندن فُش
حالِه کی ساده و بی چنگ و موشتی
تو که سردسته یه سایه خوشانی
چیچال آباخوری جول جول جه گرما
اگر تو خوفته ئی، گرده زمانه
دو زانو نیشته ئی بورا زنی فو
آجور کی خلقِ امره بدحیسابی
تی خانه مورغانا، باز شال بیرده؟
برار تی سر جه بی عقلی کونه درد

برار، بی خود تی اقبالاً نندن فُش
کولا بردار و رمالا نندن فُش
گدایِ سوست و بی حالا نندن فُش
پیریز بیرونه، یخچالا نندن فُش
دوارسته بوشو سالا نندن فُش
تی سر خاک نیسته منقلا نندن فُش
ریفق، همساده، بقالا نندن فُش
تی سک زرده، هچین شالا نندن فُش
از آن ویشتر ده دسمالا نندن فُش

عسل موفتی نشا خوردن کی «مشتاق»
بوخوردی نیشِ سیفتالا نندن فُش

* بور = آتش ذغال سرخ شده

ع. ۱ - رضوی «مشتاق گیلانی»
۱۳۶۹

می دیلِ ره یتِه وُشکسه حرفی
کی هر جا همه تا دیلِ ره صرفی
تی ایشتوسن همشک سبزِ سبزه
هوا چی وارشی بیی چی ورفی
آستانه اشرفیه - حسینعلی صادقی سرشت

دلی گیلکی

ویرانه بو بوستمه تی آبادی واسی
کولبارِ غما بیهمه تی شادی واسی
پيله مانسان تمامِ می عمرِ درون
می دورا بیافتمه تی آزادی واسی
فرخ آلیانی

کارکرد روستاخی شعر شفاهی در زبان مردم مازندران

نادعلی فلاح

شعر در زبان مازندرانی به دو دسته کتبی و شفاهی^۱ تقسیم میشود. شعر شفاهی از قدیمالایام سینه به سینه به ما رسیده است، در حقیقت راویان بینام و نشان طی قرون آن را با توجه به باورداشتها و فرهنگ و و دانش خویش حفظ کردند و در اختیار ما گذاشتند که آوازی است. شعر کتبی که در چند دههی اخیر رونق به سرایی یافت، درس خوانده ها در سرایش آن دخیلاند، تفاوتی اساسی از نظر وزن و قافیه با شعر شفاهی دارد. از آنجایی که شاعران با موازین و اصول ادبیات فارسی آگاهی کامل دارند، در نتیجه شعرشان هم بر آن موازین سروده و تطبیق داده میشود؛ یعنی شعر عروضی است، این در حالی است که شعر شفاهی هجایی است، با کشش و تند خوانی و کند خوانی خنیاگران و راویان، شنونده بیوزنی یا کمبود وزن را احساس نمیکند، قافیه در شعر شفاهی شنیداری است و حروف قریبالمخرج مثل «ر و ل» «م و ن» و... با هم قافیه میشوند و در بسیاری موارد ردیف جای قافیه مینشیند و خلا قافیه را پر میکند. اما در شعر کتبی شاعران بومی سرا انواع قالبهای شعری فارسی را به گونه آزمایش میگذارند و در قالبهای مثنوی و غزل و... شعر میگویند. هر چند در ماهیت و محتوای شعری با اشعار شفاهی تفاوت چندانی حس نمیشود؛ یعنی زبان شعر مانند شعر شفاهی زبانی روستایی، کشاورزی، چوپانی و گالشی است.

انواع شعر

شعر شفاهی در مازندران به دو دسته روایی و غیر روایی تقسیم میشود. منظور از شعر روایی اشعاری است که سیر داستانی دارد و بازگو کننده زندگی نامه اشخاص است؛ یعنی دارای افسانه و داستان است، عامه مردم به آن سرگذشت میگویند که به باور آنها واقعی است. به دو دسته کاملاً مجزا تقسیم میشوند: الف - عاشقانه ب - غیر عاشقانه
الف - سرگذشتهای عاشقانه: عاشقانه هاهم به دو دسته تقسیم میشود:

۱ - سرگذشتهای بومی: افسانه ها و سرگذشتهایی است که محل اتفاق آن در مازندران است. با تسامح میتوان افسانه های عاشقانه را به دو گونه رده بندی کرد:

۱/۱ - افسانه هایی که همه جای مازندران رواج ندارد، این دسته افسانه ها سرگذشتهای عاشقانهایی هستند که ویژگیهای افسانه را به طور کامل بازتاب نمیدهند، غالباً زمان اتفاق آن به ما نزدیک است. مثل منور طلا، حلیمه و عبدالله، شاباجی، عامی دترجان، خُتر و... در حقیقت این نوع ژانر ادبی موضوع و اتفاق آن به ما نزدیک است و این اقبال را داشتند که خنیاگران بینام و نشان برای آن مولودی بسازند و بخوانند به همین سبب بین مردم رواج یافت و ماندگار شد. چون یک حادثه تاریخی است. در تقسیم بندی افسانه و علم افسانهشناسی و دیگر نثرهای شفاهی حکایت نام گذاری شده است.

۱/۲ - گروه دوم عاشقانه های هستند که کاملاً ویژگیهای افسانه را دارند و میتوان با بعضی از افسانه عاشقانه مشرق زمین و فارسی مقایسه کرد، در حقیقت ساختار و محتوایی عاشقانه دارند

و برخلاف منظومه هایی که ذکرشان گذشت، جمع بیشتری از مخاطبان و محققان فرهنگ مردم به آن پرداخته و شهرت و کارکردشان از حدود مرزهای تبرستان فراتر رفته است. مثل طالب و زهره، امیر و گوهر.

۲ - عاشقانه های غیر بومی: افسانه های عاشقانه که از اسانهای همجوار یا از اقصی نقاط ایران وارد فرهنگ و زبان مازندران شده است، بسیاری از ویژگیهای بنیادیشان را از مبدا با خود آورده اند و در عین حال راویان مازندرانی، بسته به موقعیت و ذهنیت خود، پارهای از سویه های روایی و توصیفی منظومه را تغییر داده اند. به همین دلیل برخی ویژگیهای فرهنگی مازندران در لابه لای منظومه جا خوش کرده و بخش عمدهای از آن را تشکیل میدهند. از جملهی این منظومه ها میتوان به نجما و رعنا، عزیز و نگار، پری خان، حسینا و نباتی، حیدریگ و صنمبر، فرهاد و شیرین، حضرت یوسف و... اشاره نمود.

ب - منظومه های غیر عاشقانه یا جنگی: البته میتوان این منظومه را نیز به دو دسته جنگی و غیر جنگی یا مذهبی تقسیم کرد.

۱ - سرگذشتهای غیرعاشقانه یا جنگی: این دسته از سرگذشتهای یا منظومه ها، نسبت به عاشقانه ها از قدمت کمتری برخوردارند و غالباً در سدهای اخیر شکل و رواج یافته اند و بیشتر روایتی تاریخی را بازتاب میدهند. چرا که برای نگویداشت افرادی حقیقی سروده شده اند. قهرمانان این منظومه ها، یاغیان و مبارزانی هستند که گاه از منظر تاریخی، شخصیت و کارکرد مبهمی دارند و حتی بسیاری از آنها به اذیت و آزار مردم هم پرداخته اند. با این وجود، شاعران بینام و نشان، در وصف آنها شعر سرودند و موسیقی دانان گمنام هم برای آنها مولودی ساختند و جاودانشان

فارسی و مازندرانی در مجالس و عروسیها با آواز خوانده میشود. دلیل وجود بعضی از ترانه های فارسی در مازندران ورود بعضی از افسانه های عاشقانه مانند نجما و رعنا، عزیز و نگار، حسینا و نباتی و... میباشد. البته در این بین راویان و خنیاگران بعضی از واژگان تبری را وارد ترانه های فارسی نموده یا بسیاری از واژگان را به لهجه محلی میخوانند. اما زبان قالب تبری (امیری) مازندرانی است که شعرهایش را میتوان از منظرگاه موضوع و مفهوم به دو قسمت شعرهای آیینی و عاشقانه تقسیم کرد. در اشعار آیینی به نسبت، واژگان دخیل عربی و قرآنی غالب است اما در شعرهای عاشقانه واژگان دخیل وجود ندارند در نتیجه زبان شسته رفتگری برخوردار است. شعرهایی که در افسانه امیر و گوهر وجود دارد از نوع دوم است.

از طرفی شعرهایی که در افسانه های عاشقانه وجود دارد، گوناگون و متنوع است، دو افسانه عاشقانه امیر و گوهر و طالب و زهره که افسانه های عاشقانه بومیاند زبان شعری آنها مازندرانی است و به هیچ وجه تحت تاثیر زبانهای دیگر نیست. اما افسانه هایی که از دیگر نقاط ایران وارد مازندران شدند خنیاگران و راویان شعر آنها را مانند دو بیتها به سه شیوه روایت میکنند: یا به زبان فارسی روایت میکنند یا به زبان مازندرانی یا اینکه تلفیقی از دو زبان مازندرانی و فارسی. هر چند زبان شعری بعضی از افسانه ها مثل فرهاد و شیرین، یوسف و زلیخا با اینکه از عاشقانه های مشهور فارسی است به مازندرانی خوانده میشود. البته دلیل تنوع زبانی، عدم شناخت خنیاگران مازندرانی به زبان فارسی است که به مرور زمان زبان شعر را به مازندرانی تغییر دادند.

دیگر نوع سرگزشتها که در اصطلاح علم افسانه شناسی حکایت معروف است: چه عاشقانه و چه جنگی زبان آنها مازندرانی است. اما زبان منظومه های آیینی و مذهبی مانند سرگذشت امام رضا یا ضامن آهو یا قسمتهای از نوروزخوانی که روایت دارد کاملاً مازندرانی است اما از ورود واژگان دخیل عربی نباید غافل بود.

فروردین ۱۳۹۶ آمل

منابع:

پهلوان، کیوان (۱۳۸۸) موسیقی مازندران، چاپ اول، تهران: آرون
عمادی، اسدالله (۱۳۸۵)، سرزمین بارانی (برگزیده اشعار، تصنیفها و ترانه های مازندرانی)، ساری: شلفین.
فاطمی، ساسان (۱۳۸۱) موسیقی و زندگی موسیقایی مازندران مسئلهی تغییرات، چاپ اول، تهران: موسسه فرهنگی-هنری ماهور
نصری اشرفی جهانگیر (۱۳۸۵)، خنیاگران نوروزی، چاپ اول، مازندران: میراث فرهنگی و گردشگری استان مازندران

پانویس:

- ۱ - عامه ی مردم مازندران چه آنهایی که امروزه در حوزهی جغرافیایی مازندران زندگی میکنند، چه آنهایی که در گذشته زندگی میکردند و به مرور زمان و به دلیل تقسیمبندی جدید جغرافیایی از مازندران جدا شده و جز استانهای دیگر شدند، به جای زبان مازندرانی از زبان گیلکی بهره میگیرند؛ یعنی میگویند ما گیلکی حرف میزنیم. زبان مازندرانی یا تبری را پژوهشگران و تحصیلکردها به کار میبرند.
- ۲ - آقای اسدالله عمادی شعر تبری را به دو دسته شعر رسمی غیر آوازی و شعر آوازی (خنیاچی) تقسیم میکند (عمادی، ۱۳۸۵: ۱۲).
- ۳ - دکتر ساسان فاطمی آواز مازندرانی را به دو دسته روایتی و غیر روایتی تقسیم میکند (فاطمی، ۱۳۸۱: ۴۴-۳۲).

کردند. در مجموع میتوان با اندکی تسامح، آنها را به دو گروه مردمی و غیر مردمی تقسیم کرد، البته با توجه به سرگذشت تاریخی آنها میتوان این گونه تقسیم کرد اما برای عامه مردم شاید چنین تقسیم بندی ناروا باشد. شخصیهایی چون هزبر سلطون، حسین خان عرب، عباس شجاع، ممزمون، محمد جوه و... به هر صورت از نظر علم افسانهشناسی به این نوع ژانر ادبی حکایت میگویند. بعضی از موسیقیدانان سرگذشتهای عاشقانه و سرگذشتهای جنگی که در زمره حکایت قرار میگیرند، سوت میگویند.

۲- سرگذشتهای آیینی و مذهبی: این دسته سرگذشتهای یا منظومه ها که بسیار اندکند از نظر تقسیمبندی علمی جهانی به آنها قصه میگویند، موضوع آن سرگذشت و داستانهای زندگی پیامبران و امامان است منتها بین خنیاگران و راویان مازندران به سرگذشت معروف است. مانند قصه سرگذشت امام رضا یا ضامن آهو و بعضی از قسمتهای نوروزخوانی که به قصه حضرت یوسف، صحرای کربلا، قصه امام حسن و اسما و... میپردازد. در مجموع بعضی از این سرگذشتهای منظومه محسوب میشوند؛ یعنی کلاً به نظم بیان میگردند و بعضی از سرگذشتهای نظم و نثر توأمان هستند. مثلاً امیر و گوهر منظومه نیست اما طالب و زهره منظومه است، البته راویان به هر دو شیوه سرگذشت طالب و زهره را ارائه میکنند.

قالبهای شعری:

به جز ترانه ها که هم از نظر موضوع و مفهوم و از نظر وزن و قالب، قافیه و ردیف با ترانه ها یا فلهویات فارسی برابری میکند، دیگر قالبهای شعری مخصوص زبان مازندرانی است. تبری (tabri) یا امیری آن را نه میتوان دوبیتی خواند و نه رباعی، با موازین شعر فارسی همخوانی ندارد، بهتر است آن را قالب تبری بنامیم چون در زبان فارسی چنین قالبی مسبوق به سابقه نیست.

منظومه طالب و زهره، عدهای آن را مثنوی میدانند از منظر قالبهای شعری فارسی نمیتوان مثنوی نامید چون دارای چندین بند است و هر بند دارای ترجیع بند یا ترکیب بند است، البته قالب هر بند مثنوی است. باید در نظر داشت که تمام بیتهای هر بند دارای یک قافیه است مثلاً اگر حرف روی «تب» است تا پایان آن بند با «تب» ختم میشود.

شعر بسیاری از عاشقانه ها به خصوص افسانههای عاشقانه که از دیگر استانها وارد زبان مازندرانی شده، دوبیتی است. به طور کلی شعرهایی که عامه مردم و خنیاگران برای بزرگداشت شخصیهای تاریخی سرودند بر اساس و موازین شعر عامیانه است. قالب منظومه های آیینی و مذهبی مثنوی است اما تکرار در حرف روی زیاد است مثلاً سرگذشت امام رضا یا ضامن آهو غالب حرف روی الف است. به عبارتی بیشتر مصرعها به الف ختم میشود.

بیشتر پژوهشگران شعر مازندران را هجایی میدانند حتی آن دسته از شعرهایی که از زبان فارسی وارد زبان مازندرانی شده، به مرور زمان تغییر ماهیت پیدا کرده و غالب زبان مازندرانی شد و از منظرگاه موضوع و محتوا کوچکترین تغییری در آن صورت نگرفت.

زبان شعر:

زبان غالب شعر در مازندران تبری است اما این نوع بیان همیشه یکسان نیست. مثلاً ترانه ها (فلهویات) به هر دو زبان